



نوشته بوگدان اسکلادانک

B. SKLADANEK

ترجمه حسن شایگان (امریکا)

ساخت دولت ایرانیان *

(طرح اجمالی)

نخستین اشارات دربارهٔ اقوام آریائی مشرق زمین را که در ایران امروزی ساکن گردیدند باید در سالشمارهای Annals آسوریان قرن نهم (پیش از میلاد) یافت. همین منابع از دولت ماد که در نیمهٔ قرن هشتم استقرار یافت یاد می‌کنند، گرچه هنوز تحت الشعاع دولتین آشور و اورارتو بودند. مدتی بعد، دولت ماد به دست اندازی و تاخت و تاز به پارس که در آن هنگام کشوری دور دست و دور افتاده بود پرداخت. این امر نشانهٔ دورهٔ پراهمیتی برای مادها به شمار می‌آمد. نیروی این دولت تا آنجا فزونی گرفت که سرانجام مناطقی را که مابین نزاع دولتهای بابل و آشور بسود قبضه کرد، بطوریکه هر دو دولت، مادها را به منزلهٔ يك متحد بالقوهٔ بسیار نیرومند برای خود می‌طلبیدند.

فتح پارس توسط مادها تحولی بود که عواقبی به بار آورد، زیرا الحاق ماد و پارس به یکدیگر این کشور را رو در روی صحنهٔ بین‌المللی قرار داد. در واقع معرفی پارس به دنیای سیاست به اقدام و کمک مادها انجام پذیرفت: بنیانگذار دولت پارس، کورش، پسر کمبوجیه برای آموزش و خودپروری به دربار مادها فرستاده شد.

کورش در سال ۵۵۹ (پیش از میلاد) بر تخت نشست و تا سال ۵۲۹ به مدت سی سال سلطنت کرد، و با تلفیق سیاستمداری و کشورگشائی مرزهای پارس را نه فقط

* خلاصهٔ يك خطابه که در یازدهم ماه مه ۱۹۷۱ در انجمن خاورشناسی لهستان به مناسبت جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری دولت پارس توسط کورش ایراد شده است. (مترجم)
چندبار نوشته‌ایم که انتشار نوشته‌های خارجی‌ان برای آگاه شدن بر عقاید و آراء آنان است و همیشه همه مطالبشان یکسر بی‌خنده نیست و در این نوشته‌ها نکته‌های قابل بحث هست. (آینده)

به‌ماد بلکه همچنین به‌آشور، بابل، لیدی، کاپادوسیه و تمامی فلات ایران گسترش بخشید. نگاهی نزدیک‌تر به‌الگوی مبارزات وی آشکار می‌سازد که حرکاتش از آن سنخ که معمولاً از رهبر یک تیره از قبایل بیابانگرد و اسب‌پروران سوارکار که به‌درهٔ بین‌النهرین می‌تاختند انتظار می‌رود نبود. بجای یورش به نزدیک‌ترین دشمنانش، کوروش به بیرون مرزهای آن‌ها فرومی‌تاخت تا بایک دور کامل خود را به سمت غرب و به لیدی برساند. با آگاهی از خطر این کار بود که بابل و مصر درصدد برآمدند به کمک لیدی بشتابند، لیکن با اتحاد میان کوروش و سلطان سیسیلی که از آن سو تا آناتولی رانده بود، تلاش بابل و مصر عقیم ماند.

این استراتژی باید عمیقاً پامه‌ریزی شده باشد و نگاهی به وضعیت، فوراً روشن می‌سازد که کوروش به دنبال چه بود. پیش از مبادرت ورزیدن به یورش از برابر، وی بخش دوررس غربی بابل را در آسیای میانه و مستعمره‌های یونانی بست و به‌آغلیدن و آشوبیدن سوریه و فلسطین از طریق بریدن تجارت بابل با بزرگترین بازارهایش یا محدود کردن شدید آنها. همت گماشت، و لذا درآمدهای بابل را فروکاست. نیازمند گفتن نیست که چنین اقدامی، مایهٔ شکاف درونی در بابل شد. به این معنا که طبقهٔ نیرومند و بانفوذ بازرگان را علیه حکامشان برخیزاند. درهمین اوان با دست‌یافتن بر آسیای میانه تا ایونی، مناطقی را که از حیث تکنولوژیکی و فرهنگی پیشرفته‌تر بودند زیر چتر خود گرفت و بدینسان منابع کم‌مایهٔ پارس و ماد را که هر دو در هنر جنگ پس‌مانده بودند بنیه‌ای نوبخشید.

گام نخستین پارس پس از هجوم، اعلام تمهداتی در باب آزادی مذهبی، حقوق سیاسی و تسهیلات مالیاتی بود، که میان مردم تبلیغ و ترویج گردید. تحریکاتی که در محلات یهودی نشین به‌عمل آمد منجر به تشکیل یک «ستون پنجم» در قلب بابل شد و تمایلات تجاسر طلبانه‌ای در فلسطین، فنیقیه و سوریه بروز و شیوع یافت. مصر که با آسیای غربی پیوندهای بسیار داشت، پیش از آنکه پارس‌ها وارد مرزهایش شوند جدا افتاده بود و چون به‌تنهایی هیچ‌امیدی نداشت در سال ۵۲۳ سپر انداخت. بابل پانزده سال زودتر به‌زانو درآمده بود.

تاریخ مدون پارس با دوره‌ای استثنائی گشوده شده که در گاهشماری‌های بی‌همتا ثبت گردیده: دولتی امپراتوری که دربرگیرندهٔ شماری از فرهنگ‌های گوناگون بود. اما امپراتوری هخامنشی که اساساً مستعجل و بزبستی در تطور دولت پارس به‌شمار می‌آید، بیش از دو سده دوام نیاورد، و از هنگامی که به‌آسانی توسط اسکندر مقدونی نابود شد، دیگر هیچ‌گاه تشکیل نگردید. در واقع، هیچ دودمان پارسی (یا ایرانی) که از پی‌آمد هرگز بطور جدی اندیشهٔ بازگشت به‌تحت‌الحمايه‌های هخامنشی را به‌عنوان یک طرح سیاسی واقع بینانه به‌خود راه نداد.

دولت عصر هخامنشی نتیجهٔ گسترش قبایل و اقوام بیابانگرد و نیمه چادرنشین بود که تاخت و تاز برایش قلمروئی فاهمگون و دور و دراز به‌بار آورده بود. این دولت هم پیوستگی چندانی نداشت و بر خدمت نظامی اجباری پایه‌گذاری شده و از رخوت

سیاسی سرزمین‌های مفتوحه‌ای سود می‌جست که رکودشان الحاق آنها را آسان‌تر می‌ساخت، و این امر به‌نوبه خود و ناتوانی سیاسی مردم تابع را طولانی‌تر می‌کرد. ظرفیت برای دفاع فعالانه در واقع عامل مؤثری در مبارزه با پارسها به‌شمار می‌رفت: هرچا نیروهای اجتماعی یکپارچه‌ای موجود و در کار بودند، فتحی دست نمی‌داد. یونان و آسیای صغیر نمونه‌های چنین مقاومت‌هایی هستند.

ستیز درونی، دولت پارس را تقریباً از لحظه‌ای که تأسیس شد از هم فرومی‌پاشید. سنگ نوشته‌ها و [کتیبه‌ها]ی داریوش از نوزده شورش و اسارت نه پادشاه در طول سلطنت وی خبر می‌دهند. پیش از جلوس او نیز سرکشی گئوماتا که جنبش طبقاتی نیرومندی بود رخ داد. دولت پارس همچنین به‌وسیله قیام‌های ملی متزلزل گردید. تا آنجا که به سازمان‌بندی، دیوانداری Administration و امور اقتصادی مربوط می‌شود، پارس هخامنشی چیز تازه‌ای نیافرید. چهارچوب اصلی حکومت عبارت بود از اقتدار مرکزی با انشعاباتی در استانها و حفظ تمرکز اقتصادی. دولت سرمایه‌گذار عمده در طرحهای ساختمانی بود و بر نیروی کار کلان ارتش بردگانش فرمان می‌راند که تنها نوآوری‌اش، گسترش شبکه ارتباطات و نظام اطلاعاتی‌اش بود.

به‌تدریج شکاف‌هایی در این عمارت پدید آمد. ایران غربی که نیرومندتر بود، شروع به اندوختن همه انواع ذخائر خلاق، مولد و فرهنگی از شرق در خود نمود، گرایشی که به‌نحوی تغییرناپذیر خود را طی زمانهای بعدی تثبیت می‌کرد. اگر این دو بخش ایران در یک دولت واحد و مرکز قدرت در نیمه غربی قرار می‌گرفت (در صورتی که دشت کویر - دشت لوت را مبداء این تقسیم‌بندی بگیریم) تکوین فوران مشابهی از مناطق غربی را در زمان پارتها، ساسانیان، مغولها و نیز صفویان می‌توان دید. به‌عبارت دیگر هرگاه سرحد از مرزهای طبیعی این بیابان تشکیل نمی‌شد امری صورت می‌گرفت.

انباشت در غرب بر پایه پخش سرمایه می‌چرخید و بیشترین تماس رامیان سرحدات درونی کشور ایجاد می‌نمود، در حالی که در شرق این امر به‌طور وسیع انباشتی اولیه، ویرانگر و غارتگر بود. به‌نظر می‌رسد این به‌علت برون‌گرایی غرب باشد که نتیجه ابتکار متمایز و اصولاً جهان‌وطنانه سیاسی آن و تبلیغات سرزنده‌تر مذاهب متنوعش یا میانی و برآیندهای گوناگون بود، که باعث همتائی و مشابهتی شد که عملاً به‌همه بخشهای زندگی سرایت کرد. می‌توان باور داشت که ایالات شرقی ایران در انزواجویی و محافظه‌کاری تغییرناپذیری غافل از گذشت زمان در قواعد کهنه و مقررات فرسوده گرفتار آمده بودند. این ویژگی شدیداً خودرا در نظریات سیاسی عصر سلجوقی و بعداً در دولتهای ترک و مغول شرق ایران نمایان ساخت. درهم آمیختگی‌ئی که ویژگی بومی ایران غربی است ولی در شرق کاملاً ناشناخته مانده، تمایزات میان آنها را در یکجا گرمی‌آورد.

در سال ۳۳۵ پرسپولیس تسلیم اسکندر مقدونی شد و به‌دنبال آن اشغال یونانیان نزدیک به صد سال پائید. فتح مجدد در قرن سوم (پیش از میلاد) از سمت شرق سر رسید،

یعنی از سوی استان پارتیا که خراسان بخش غربی آن را تشکیل می‌داد. هنگامی که پارتها [اشکانیان] در فرایند Process بیرون راندن یونانیان از ایران در سال ۲۴۷ به پابل گام نهادند با یک دورهٔ نهصد سالهٔ روابط همسایگی با فرهنگ غربی آشنا گردیدند. غیر از چند فقرهٔ گذرا چون لشکرکشی کراسوس، آنتونی، تراجان و والرین، نه رم نه بیزانس هیچگاه در شکستن این دژ ظفر نیافتند. در تمام مدت تا عصر اسلامی، پارس کاملاً در مراودات خود با غرب و درگریش و گمارش هم‌پیمانهایش در سرحداث هرطور که مناسب می‌دید مستقلانه عمل می‌کرد.

پارس تحت حکومت پارتها، همراهی برجسته‌ای در بازنگاهداشتن تجارت با رم نشان داد. به برکت این سیاست، آسیای غربی بر رونقش فزود و در تجارت با پارس به‌ویژه در داد و ستد ابریشم شکوفائی گرفت.

در سده‌های دوم و سوم پس از میلاد تغییراتی بر پارس گذشت که در نهایت جدائی آور بود. دولت تحت فشار فتودالیسم نوپا که در نواحی شرقی و غربی در حال نضج بود، شروع به فروریختن کرد. * شکاف میان این دو نیمه وسیع‌تر شد و در نتیجه تمایل به سوی نظام هم‌پیمانی را به بار آورد که به چندپارگی فزاینده و استقلال‌طلبی رشد یابنده در میان یکایک استانها کشید. واجب‌ترین وظیفهٔ حکومت مرکزی این بود که دوباره وحدت دولت را پیرامون یک سلطان واحد تحکیم بخشد، و چون روشن شد که چنین کاری از توانائی پارتها بیرون است، آنها توسط دودمان دیگری از میدان بدر شدند و جایشان را ساسانیان گرفتند که در بصرهٔ نقل و انتقالات سهمگین در قالب کشور که بر تمامی حوزه‌های زندگی پارس اثر گذاشت به قدرت رسیدند. همسان کردن اوستا و یکسان‌سازی دین با دولت نشانه‌هایی از جاه‌طلبی‌های مرکزیت دادند جانشینان اردشیر بود.

زرتشت‌گرایی ساسانی، با تمایل یکنواخت طلبی Syncretism، مناسک دینی‌اش را توسعه بخشید، بر آداب مذهبی‌اش افزود و بر عناصر خدانشناسی و اخلاقیات که در حوزهٔ قدرت موبدان (مغان)، طبقهٔ نیرومندی از کشیشان که شمارشان در افزایش بود تأکید ورزید. تشکیلات زرتشت‌گرایی جهت تطابق با مقتضیات و وضعیت تازه‌اش به‌عنوان مذهب دولتی مجبور به تغییر در مسیر خود بود. لذا دیوانداری روحانی گسترش یافت و به‌مرور زمان نفوذ فزاینده‌ای را بر حکومت اعمال کرد و نه تنها در امور دنیوی بلکه به‌ویژه در مسائل اجتماعی میانجی‌گری می‌نمود. موبد اعظم پس از شاه بالاترین مقام را در دولت به‌دست آورد، و عدهٔ قابل توجهی از موبدان زیر دست به‌مدارجی نائل شدند و طولی نکشید که وجودشان در حل و فصل مسائل دنیوی و نیز مذهبی امری اجتناب‌ناپذیر گردید. اسلوبی تمام‌عیار برای طلب آموزش و بخشش گناهان که به‌کلی فارغ از مزدپرستی در شکل ناب آن بود، یکی از ویژگیهای

* پاره‌ای از ایران‌شناسان، ظهور فتودالیسم را به‌زمان پارت‌ها نسبت می‌دهند. (مترجم). این اصطلاح برای ملک‌داری ایران مورد قبول نیست و چون در مقاله آمده است حفظ شد. (آینده)

زرتشت‌گرایی ساسانی به‌شمار می‌آمد که با همه کاستیهایش به‌عنوان يك عامل ایدئولوژیکی ضروری عمل می‌کرد. چنین برمی‌آید تلاشهایی که در صدد بود پارس را با توسل به‌مذهب به‌هم پیوند دهد بر کوششهایی که این کار را برپایه استحکام اقتصادی بنا می‌نهاد چربش و چیرگی یافت.

اینکه آیا مسندنشیني معبد در نهایت مسؤول از هم‌پاشیدگی پارس در زمان ساسانیان بود پرسشی است که باید پاسخی مثبت به آن داد. اگرچه راه موبدان در مراحل نخست فرمانروائی نهادی متحد کننده بود، در درازمدت نفوذش اندکی کم‌تر گونی شد. ساخت دوسره حکومت به‌طور قطع می‌بایست برانزنده ترکیب اجتماعی ناهمگن و چندگونه‌ای باشد که بخشهای جداگانه‌اش باهم موازنه نداشتند. این کالبد ناجور چهره جامعه را پیچیده می‌کرد. در دوره حکومت ساسانی طبق يك قانون، جمعیت کشور به چهار طبقه تقسیم می‌شد، موبدان، اسواران، دیوانیان و عامه مردم (برزیگران، پیشه‌وران و شهریان)، هر کدام با سران جداگانه خود. اما درکنار آنها نظام کاملاً مستقل دیگری از پارتها بازمانده بود و لذا شاید تنها در پناه ضمانت رسوم دوام آورده بود اما بطور جدی ریشه در رسوم داشت. در این نظام می‌توان انعکاس کششهای مرکز گریز در درون دولت را دید. فروپاشی دولت در این مورد درمیان طبقات حرفه‌ای روی داد، برخی بطور گسترده و پاره‌ای به‌نحو محدود: شاهان، بازماندگان شش‌خاندان، دیوانداران و آزادمردان.*

بالاترین طبقه شاهان، تابع شاه شاهان بود (و لذا به‌مفهوم دقیق يك طبقه یا قشر اجتماعی به‌شمار نمی‌رفت). این طبقه از طریق انعقاد اتحادهای سیاسی مداوم یا فوری و ضربتی تشکیل گردید که شامل شاهان ارمنستان و سرزمین‌های دیگر می‌شد و ازاینرو وسیله‌ای بود تا فرمانروایان دولتهای مفتوحه یا دست‌نشانده را در زندگ

ایران سهم سازد. بقیه طبقات تنها بخشی از جمعیت را دربر می‌گرفتند، مثلاً طبقاتی که از لحاظ سیاسی و اقتصادی آزاد بودند. این تقسیم‌بندی که آشکارا غیر منطقی بود، برپایه جنبه‌های کاملاً متمایز قرار داشت (جنبه اجتماعی‌اش آزادمردان، جنبه حرفه‌ای‌اش دیوانداران، و جنبه سیاسی‌اش شاهان را دربر می‌گرفت) که شکافهای درونی را نشانه می‌زند. شیوه سازماندهی دولت و مردم به‌کلی از نتیجه ثمربخش تلاشهایی که جهت جلب نظر در شرق ایران به‌عمل می‌آمد به‌دور بود. تلاشهایی که می‌خواست اوضاع متفاوت غرب ایران را به‌شکل مکانیکی با شرق پیوند بزند. جنبه دیگر اصول شرقی سازماندهی که پیروانش آنرا در سطح جهانی معتبر می‌پنداشتند، جمود و مقاومت

* استاد غلامحسین صدیقی ایران دوران ساسانی را جامعه‌ای با «نظام مراتب» یا «نظام شئون» دانسته که شاید شکلی از نظام طبقاتی باشد. خسرو خسروی به‌نظام نوکاستی و دیگران به‌نظام طبقاتی باور دارند. رجوع کنید به‌نظام های بهره برداری از زمین در ایران، نوشته خسرو خسروی، انتشارات شبگیر، تهران، ۱۳۵۵. و نیز نقد مترجم بر این کتاب در راهنمای کتاب سال ۲۵، شماره های ۵-۷، مرداسمهر ۱۳۵۶.

آنها در برابر هر نوع سازگاری بود. حتی پس از انقراض پارتیان.

ظهور فتودالیسم از حاکم مطالبه اصلاحاتی را می‌کرد که منتسب به خسرو انوشیروان بود که طلیعه آنرا با پیش کشیدن يك تقسیم‌بندی بارز و منطقی میان آنها که واجد مالکیت و آنها که فاقد آن بودند آغاز کرد. به‌دور انداختن یا فرسایش همه‌جانبه الگوی چندگونه پیشین حتمی به‌نظر می‌رسید. اگرچه اصلاحات کاملاً انجام نگرفت با اینهمه حتی در شکل جنینی‌شان، فتودالی شدن اقتصاد را ترغیب کردند. این فرایند تکانهائی اجتماعی از خود تراوید که بطور بدیهی دارای خصلت طبقاتی بود، از قبیل مزدگرانی و از طریق آن، شورشهای دهقانی در شمال‌کشور در خلال دوره اسلامی که... به‌عنوان جنبشهای بدعت‌گذارانه و کژآئین در حین انتقال اسلام به‌ایران تفسیر شده‌اند. برای چندین قرن پس از سقوط امپراتوری ساسانی، اصلاحات خسرو به‌مترئه اقدامی فوق‌العاده در زمینه دگرگون‌سازی و تحکیم دولت همچون تجسم قوانینی مبتنی بر خردمندی والا و دادگری در سنت پاریسی از سوی مردم پاسداری می‌شد.

عنوان اصلی مقاله چنین است:

Bogdan Skladanek. "The Structure of the Persian State," Acta Iranica, Vol. I, Bibliothèque Pahlavi, (Première Serie), Tehran, 1974, pp. 117-123.

عقاید دکتر مهدی حمیدی درباره شعر عصر قاجار

از کتاب شعر در عصر قاجار (تهران، ۱۳۶۳)

- منظومه «بت‌شکن بابل»... بدون شك با علمی که من از شعر دارم تنها منظومه بی‌همانند پاریسی است. (ص ۹).
- یغمای جندقی، یعنی مرد بی‌سواد بیابانگرد و شتر چرانی که از خوشبختی طبیعی موزون داشته... (ص ۹)
- [فروغی بسطامی] این پیشخدمت‌زاده بیچاره و بی‌سواد و مجنون را که دعوی خدایی هم داشته است از بزرگان شعر فارسی میدانند و اشعار ناچیز او را از شاهکارهای جاوید این زبان معرفی می‌کنند. (ص ۱۱).